

روایت حاج ماشاء... آخوندی درباره فرمانده گردان تخریب شهید محمد قاسم موحدی

قاسم یک تخریب چی باعرضه بود

غفور یان- وقتی تخریب چی شدی یعنی هر لحظه آماده‌ای برای رفتن. وقتی تخریب چی شدی یعنی خیلی راحت می‌توانی از این دنیا و مافیها هاشوی. وقتی تخریب چی شدی یعنی پرواز با اولین اتفاق. وقتی تخریب چی شدی یعنی من از همه آماده ترم برای پرواز. وقتی تخریب چی شدی...

● شهید میرزایی، موحدی را جذب تخریب کرد

آخوندی که قبل و بعد از شهید موحدی مسئولیت گردان تخریب لشکر را به عهده داشته است، می‌گوید: شهید قاسم موحدی از رزمندگان قدیمی بود که از ابتدای جنگ در جبهه‌ها حضور داشت و به واسطه شهید بزرگوار مهدی میرزایی که آن موقع فرمانده تخریب لشکر ۵ نصر بود، جذب این واحد شده بود. آن موقع «تخریب» به شکل واحد و گردان تشکیل نشده بود. آن دوره آقا قاسم در یکی از گردان‌ها بود و به دلیل هم محله‌ای بودن با آقامهدی میرزایی همدیگر را پیدا می‌کنند و هم‌رزم می‌شوند. آقا مهدی در



جذب نیروهایش دقت زیادی به خرج می‌داد و برایش مهم بود کسانی را به تخریب بیاورد که به برد این کار بخورند. از این رو احساس کرده بود که قاسم می‌تواند در تخریب موثر باشد بنابراین او را به واحد تخریب دعوت کرد. البته این راهم بگویم که آن دوره جذب گردان‌ها سازو کار مشخصی نداشت که به طریق تعریف شده‌ای این کار انجام شود در واقع فرماندهان و مسئولان نیروهایشان را بر اساس توانمندی‌ها و استعدادهایشان

شناسایی و جذب می‌کردند.

● قاسم با عرضه بود

آقا قاسم هم جزو نیروهای باهوش، باعرضه و بااراده آن دوره بود که کارهای بزرگی در دوره مسئولیت‌اش انجام داد. او تخریب را به گونه‌ای آموخته بود که از بسیاری از هم‌دوره‌ای‌هایش جلوتر بود و گاهی مواردی را درباره تخریب می‌دانست که جلوتر از دانش دیگران بود. او آخر سال ۶۰ نزدیکی‌های نوروز قرار بود قاسم به تخریب بپیوندد که متأسفانه در پی یک پانک در چذابه، خمپاره‌ای کنار او فرود می‌آید و از ناحیه پا به شدت مجروح می‌شود. آن موقع آقامهدی همیشه از قاسم تعریف و تمجید می‌کرد و می‌گفت: یک آقا قاسم داریم که آن شاء... به زودی به ما در تخریب اضافه می‌شود. خلاصه این که کلی از قاسم برای ما تعریف می‌کرد. این مجروحیت شهید موحدی باعث شد چند ماه در آمدنش تاخیر ایجاد شود. پس از چند ماه او با همان وضعیت مجروحیت پا، خودش را به آقامهدی میرزایی رسانده بود.

تازه حاج ماشاء... آخوندی می‌گوید: «شهید آقا مهدی میرزایی برای این که نیروها را جذب تخریب کند سخت‌گیری می‌کرد و هر کسی را وارد تخریب نمی‌کرد... امروز با حاج آقا آخوندی که پس از جنگ، گردان تخریب نیروهای خراسان بیشتر با نام او شناخته می‌شود، هم‌کلام شدم تا درباره یکی از

من تا آن موقع قاسم موحدی را ندیده بودم. در اولین برخورد هابیم با قاسم، او را شخصیتی آرام و متین دریافتم. گاهی تصور می‌کردی خیلی خونسرد است اما جوانی پرکار، بسیار دوست داشتنی و صبور بود. بعد از شهادت آقا قاسم با پدرش ملاقات کردم. وقتی در حرکات و کلام پدر آقا قاسم دقت می‌کردم حقیقتاً قاسم را نسخه ای کپی شده از پدرش در مسائل اعتقادی و کاری می‌دیدم. به هر روی، آقا قاسم به ما در تخریب اضافه شد و ما می‌دیدیم او در دوره ای که در تخریب بود تا شهادت، چگونه در مأموریت‌ها سرسختانه کار می‌کرد و برای کار، خواب و خوراکی نداشت.

● همه پسر عموها در جبهه بودند

در آن زمان پسر عموهای آقا قاسم هم در منطقه



نقاشی از چهره شهید موحدی توسط زنده یاد بشیر محمدنی (فرهنگجو) در دهه ۶۰

بودند. شهید علی موحدی، کاظم، علی (پسر عموی دیگرش که از آزاده هاست) و خلیل پسر عموهای او بودند که تمامی‌شان آن سال‌ها در جنگ حضور فعال و جدی داشتند. در واقع آقا قاسم از نظر خانوادگی هم دارای پشتوانه ای با حال و هوای جبهه و جهاد بود. بالاخره چند ماه از حضورش در تخریب گذشت و مدتی هم در واحد تخریب در قسمت آموزش نیروها فعالیت کرد تا این که مجدداً مجروح شد. پس از مجروحیت اش، به فرماندهی آموزش تخریب لشکر ۵ نصر رسید. یعنی سه تیپ جوادالامنه (ع)، امام رضا (ع) و امام صادق (ع) که لشکر ۵ نصر را تشکیل می‌دادند، نیروهایشان تحت مسئولیت آقا قاسم موحدی آموزش تخریب را فرامی‌گرفتند.

● پرواز در پاک‌سازی

وقتی برادر قاسم شهید شد، من از لشکر ۵ نصر به لشکر ۲۱ امام رضا (ع) مامور شده بودم. شهریور سال ۶۴ بود که آقا قاسم و تعدادی از نیروهایش برای پاک‌سازی مرکز آموزش شهید حیدری در ایلام اعزام شده بودند و او هنگام پاک‌سازی مهمات در ۲۴ سالگی به شهادت رسید. علی فهمیده قاسم زاده از دوستان شهید قاسم موحدی نیز در بیان خاطره‌ای از دوران نوجوانی او چنین نقل می‌کند: قاسم به‌نماز خیلی اهمیت می‌داد و خاطر م هست برای قرائت صحیح نماز خیلی حساس بود. یک‌روز به قاسم گفتم: تو چرا این قدر اصرار داری که قرائت نماز صحیح باشد، در صورتی که هنوز به سن تکلیف نرسیده‌ای؟ قاسم در جواب من گفت: انسان قبل از این که به سن تکلیف برسد، باید تمرین داشته باشد



تصویر ساز: مصطفی شفیعی کد کی

تا زمانی که به سن تکلیف رسید، در این زمینه مشکلی نداشته باشد. بارها می‌دیدم که برای این مسائل وقت می‌گذاشت و اصرار داشت همه چیز درست باشد. به یاد دارم زمانی که در ۱۸-۱۷ سالگی بود، هر کدام از نمازهای یومیه‌اش را که می‌خواند همراه با آن نماز قضا هم می‌خواند. حتی بعضی وقت‌ها نمازهایش طولانی می‌شد. یک بار از او پرسیدم: قاسم! چندتا نماز می‌خوانی؟ مثلاً نماز ظهر و عصر دوتا نماز بیشتر نیست، در پاسخ می‌گفت: من نماز قضا دارم و نمازهای قضایم را می‌خوانم. البته نه به عنوان این که نمازهایش ترک شده باشد، بلکه روی حساسیت‌هایی که درباره انجام تکالیفش داشت، می‌خواست به گردنش تکالیف قضا شده‌ای نباشد.

مرور خاطراتی از شهید مدافع حرم حسین محرابی که در سالروز شهادت امام هشتم (ع) پرکشید

شهید امام رضایی!

تقدیم شما می‌کنم».

● از لبنان خودش را به حرم رساند

اماروایت اعزام و شوق رفتن به جبهه سوریه هم از زبان همسر شهید محرابی شنیدنی است، او این گونه تعریف می‌کند: «حسین آقا اول برای رفتن به سوریه از طریق تیپ فاطمیون ثبت‌نام کرد ولی چون این تیپ فقط رزمندگان افغانستانی را اعزام می‌کرد حسین بعد از چندین بار اقدام، موفق به رفتن نشد اما ناامید هم نشد و همچنان برای رسیدن به هدفش که همان دفاع از حرم حضرت زینب (س) بود به تلاش ادامه داد. برای رفتن به سوریه به جز مشهد از طریق شهرهای قم، تهران و اصفهان هم اقدام کرد. بعضی وقت‌ها همه چیز خوب پیش می‌رفت و حتی چند بار هم سوار

● ۳۰ بار از من خداحافظی کرد

در مرور خاطرات و حرف‌های دل‌تنگی درباره این شهید، ابتدا به سراغ مادر این شهید می‌رویم. خانم تهامی پور مادر شهید محرابی حرف‌های شنیدنی زیادی درباره فرزندش حسین دارد و می‌گوید: حسین سه بار از من خداحافظی کرد. هر بار به او می‌گفتم: «حسین جان تو زن و بچه داری، نرو تا سایه‌ات روی سر زن و سه فرزندت باشد» همیشه در جواب می‌گفت: «سایه ائمه و حضرت زینب (س) بالای سر زن و فرزندم است» می‌گفتم: «من تحمل دوری تو را ندارم» در جواب من می‌گفت: «بی‌بی حضرت زینب (س) به شما صبر می‌دهد». آخرین باری که می‌رفت، به من گفت: «از نوحه‌هایی که زمان شیر دادن، می‌خواندی برایم بخوان»، نوحه‌ها را خواندم و گفتم: «راضی‌ام به رضای خدا» این را گفتم و حسین رفت. بعد از مدتی که خبر شهادتش را به ما دادند به حضرت زینب (س) گفتم: «حسین را از ما بپذیر، من پنج فرزند دارم که هر پنج نفرشان را در راه دفاع از اسلام و حرم ائمه اطهار



خودروهای اعزام شده بود. اما هر بار در آخرین لحظات، با اعزام همسر مخالفت و حسین آقا مجبور به برگشتن می‌شد. بالاخره یکی از روزها که به مشهد برگشته بود، با ما مشورت کرد، ماشین‌اش را فروخت و با هزینه شخصی به لبنان رفت و این بار از طریق حزب... لبنان به سوریه اعزام شد. اگرچه حسین خودش را به سوریه رسانده بود اما این بار هم موفق به شرکت در عملیات‌ها نشد و داستان بازگشت او به ایران دوباره تکرار شد. بعد از زیارت به ایران برگشت و همچنان به توسل‌هایش به امام رضا (ع) ادامه داد و بدون این که در‌های ناامید شود، برای رفتن نهایت تلاش‌اش را انجام داد، تا این که یک ماه بعد از بازگشت‌اش از طریق لشکر فاطمیون به سوریه اعزام و با نام جهادی «سید حسین» در عملیات حاضر شد.»

● زم‌مه‌هایی غریب

همسر شهید محرابی درباره نحوه شهادت همسرش می‌گوید: «چند روز قبل از شهادت حسین آقا، زم‌مه‌هایی در بین همزمان او



پیچیده بود که حسین بوی شهادت می‌دهد و دقیقاً در همان روزها حسین به‌شدت بی‌قرار بود. آن‌طور که همزمانش برای ما روایت کرده‌اند، روز عملیات نام کسانی را که قرار بوده است در عملیات شرکت کنند خوانده‌اند و اسم حسین در فهرست نبوده است. حسین برای گرفتن رضایت فرمانده محور، نزد او می‌رود اما فرمانده محور با حضور او در این عملیات مخالفت می‌کند.

همسر که اصرار را بی‌فایده می‌بیند به فرمانده محور می‌گوید: «من بچه مشهدم اگر من را به این عملیات نبرید به محض برگشتن به حرم امام رضا (ع) می‌روم و از شما پیش آقا شکایت می‌کنم.» فرمانده محور وقتی صحبت‌های محرابی را می‌شنود، بالاخره به او اجازه حضور در عملیات را می‌دهد. در همین لحظات یکی از همزمان‌شان به بقیه مدافعان حرم می‌گوید: همه ما از مشهد آمده‌ایم. فردا روز شهادت امام رضا (ع) است و خوش به حال کسی که فردا شهید شود. هنوز حرف این مدافع حرم تمام نشده که شهید محرابی به شهید می‌گوید: «آن کسی که می‌گویی شهید می‌شود، من هستم.»

● آخرین کلمه‌ای که گفت

درباره لحظه شهادت همسر من یکی از همزمان‌ش که از همه به‌او نزدیک‌تر بوده است، می‌گوید: «شهید محرابی فردای آن روز، روی پشت‌بام یکی از ساختمان‌ها پشت من ایستاده بود که ناگهان صدایی را از پشت سرم شنیدم. به محض این که برگشتم، حسین روی زمین افتاده بود. با خودم گفتم تیر به کتف حسین آقا خورده است، اما خون‌ریزی شدیدتر از این حرف بود. درگیری به‌شدت زیاد بود. برگشتم و مشغول تیراندازی به سمت داعشی‌ها شدم. دوباره به سمت حسین آقا نگاه کردم. وی در حالت سجده بود و آخرین کلمه‌ای که گفت: «یا ابا الفضل» بود. تیر دقیقاً به قلب ایشان خورده بود و در همان لحظه شهید شدند.

تجلیل از خانواده شهید اهل چناران

«خان بابا آراسته»



جمعی از مسئولان بنیاد شهید شهرستان چناران با حضور در منزل شهید خان بابا آراسته ضمن گرامی داشت یاد این شهید از خانواده‌وی تجلیل کردند. شهید خان بابا آراسته در دوم اسفند ۱۳۰۷ چشم به جهان گشود و در ۲۴ فروردین ۱۳۶۲ در عملیات والفجر به درجه رفیع شهادت نائل آمد. به گزارش ایثار واحد خراسان رضوی، صدیقه خدیوی معاون تعاون بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی در این دیدار ضمن تکریم خانواده شهید تاکید کرد: تکریم خانواده‌های شهدا و ایثارگران، عزت کشور را به دنبال دارد. وی گفت: شهیدان از همه هستی خود گذشتند و ما باید سیاست‌گذار و قدر دان شهید و خانواده‌اتان باشیم و تکریم ایثارگران به نوعی حرکت در مسیر آن‌ها به شمار می‌رود.

معاون تعاون بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی افزود: حرکت در مسیر شهدا ما را به اوج کمال انسانی می‌رساند و خدمت به خانواده‌های شهدا یک فضیلت و افتخار بزرگ برای انقلاب اسلامی است. وی گفت: شهادت و ایثار گری عنایت خداوند به بندگان خاص خود است و این توفیق شامل هر کس نمی‌شود و اقتدار و صلابت ما مدیون حماسه‌آفرینی شهیدان، جانبازان و ایثارگران هشت سال دفاع مقدس است. خدیوی با بیان این که تکریم خانواده شهدا، عزت برای نظام است، افزود: تکریم و احترام به خانواده‌های شهدا از وظایف مسئولان است و فرهنگ ایثار و شهادت موجب بیداری ملت‌های سر اسر دنیا می‌شود. در این دیدار که علی‌اکبر حسینی چالشتی رئیس اداره پذیرش و امور ایثارگران بنیاد استان و رضا ثانوی سرپرست بنیاد شهید و امور ایثارگران چناران نیز حضور داشتند، با اعطای لوح سپاس از این اسوه صبر و مقاومت تجلیل به عمل آمد. این خبر حاکی است، شهرستان چناران در ۵۰ کیلومتری شهر مشهد مقدس واقع شده و ۳۸۳ شهید، ۹۹۰ جانباز و ۵۲ زاده از قدیم نظام شکوهمند جمهوری اسلامی ایران کرده است.